

جامعه‌شناسی جنبشهای اجتماعی

سید یوک محمدی

مقدمه

بانگاهی احتمالی به حوادث اجتماعی و سیاسی اخیر جهان پی می‌بریم که در دوران دگرگونیهای غیر منتظره و عمیق زندگی می‌کنیم. بی‌ثباتی کم‌وبیش یکی از اجزای تفکیک‌ناپذیر حیات سیاسی و اجتماعی عصر ماست. نظامهای سیاسی، دگرگونیها و آشوبهای گونه‌گونی را پشت سر گذاشته‌اند و هنوز هم می‌گذارند. ما می‌دانیم که «دگرگونی اجتماعی» واژه‌ای گنگ است اما ناگزیریم که این عبارت را جهت بیان طیف وسیعی از تغییرات و تلاطمات به کار گیریم. بنا به نوع ارزشهایی که بدانها معتقدیم دگرگونیهای اجتماعی را خوب یا بد، مثبت یا منفی، ضروری و اجباری و یا خطرناک و وحشتناک تعبیر می‌کنیم. از دیدگاه جامعه‌شناسی و صرف نظر از علایق شخصی، تنها به عنوان ناظری بی‌طرف قصد شناخت روندی را داریم که در آن دگرگونیهای اساسی در نظام ارزشها یا نظام سیاسی جامعه روی می‌دهد. تغییر ممکن است تدریجی و منظم و یا ناگهانی و خشن باشد، در هر صورت دگرگونی اجتماعی سبب تغییر روابط اجتماعی قدرت می‌گردد. افزون بر آن، شبکه اقتصادی، تشکلهای اجتماعی و حتی ایده‌ئولوژی و فلسفه‌ای که زیربنای عقیدتی جامعه را تشکیل می‌دهد، ممکن است تغییر یابند. از این روست که مطالعه جنبشهای اجتماعی که دارای نوعی ایده‌ئولوژی هستند و از عوامل مهم دگرگونی به‌شمار می‌روند جهت شناخت اوضاع سیاسی و اجتماعی و تغییر در رابطه عوامل قدرت در جامعه به ما کمک می‌کند.

روندی که در آن ارزشهای جدید یا نظامی ازارزشهای نو بوجود می‌آید بسیار پیچیده است. دانشمندان هنوز برسر عواملی که ارزشها را تغییر می‌دهند، اتفاق نظر ندارند. بسیاری از متغیرهای موثر در دگرگونی اجتماعی مشخص شده است، اما نمی‌دانیم کدام یک از آنها از ارزش بیشتری برخوردار است. در این مورد نمونه‌های کافی در تاریخ وجود دارد تا زمینه‌ای برای تفکر و ارزیابی فراهم سازد. در طول تاریخ تغییر ارزشها معمولاً ناشی از تغییر در شیوه تولید، پیشرفت در زمینه تکنولوژی، یا تغییر در جمعیت و یا تاثیر نیروهای چون استعمار بوده است. صرف نظر از چگونگی عوامل موثر، پیدایش ارزشهای جدید در فرهنگ بیانگر بسیاری از دگرگونیهای دیگر نیز هست. از آنجا که جنبشهای اجتماعی هم نشانه‌دهنده تغییر ارزشها و هم عامل تغییر آنها به شمار می‌روند، مورد توجه جامعه‌شناسان قرار می‌گیرند.^۲

وانگهی، جنبشهای اجتماعی نه تنها به دلیل ایجاد تغییر یا جلوگیری از تغییر، بلکه به دلیل اینکه نموداری از دخالت عمدی مردم در جریان تاریخ به شمار می‌روند، دارای اهمیت اند بدین معنی کسانی که در جنبشهای اجتماعی شرکت می‌کنند نمی‌خواهند تنها تماشاچی صرف باشند بلکه می‌خواهند با اعمال خود در نظام اجتماعی تاثیر بگذارند. درست است که اکثر جنبشها یا تاثیری ندارند و یا تاثیرشان زودگذر است، اما اگر جنبشهای اجتماعی مهم (چه اصلاحی و چه انقلابی)، از قبیل انقلاب آمریکا، فرانسه و روسیه، الغای بردگی، جنبش علمی رنسانس، جنبشهای ضد استعماری کشورهای جهان سوم، جنبش زنان، جنبش مبارزه با سلاحهای اتمی ... رخ نمی‌دادند اکنون زندگی ما بسیار متفاوت بود.

تعریف جنبش اجتماعی

جنبش اجتماعی یکی از مهمترین اشکال «رفتار جمعی»^۳ است که تعداد کثیری از مردم در آن سازمان می‌یابند و فعالانه شرکت می‌جویند تا در جامعه نوعی دگرگونی ایجاد کنند و یا از وقوع دگرگونی خاصی جلوگیری نمایند. (نهضت‌های اصلاحی و انقلابات دونوع کلی از جنبشهای اجتماعی به شمار می‌روند.) شرکت در جنبشی اجتماعی برای اکثر مردم غیرمستقیم و غیررسمی است. معمولاً تعداد زیادی از مردم هوادار، بدون عضویت رسمی در سازمانی که جنبش را رهبری می‌کند، از برنامه‌های جنبش پشتیبانی کرده و خواستهای جنبش را خواستهای خود می‌دانند.^۴

تفاوت جنبش اجتماعی با سایر پدیده‌های مشابه:

تجربه نشان داده است که هر تعریف به اصطلاح جامع و سمانعی از جنبش اجتماعی دست آخر بسبب کلی و مبهم بودن نارساست و برای شناخت این پدیده کافی نیست. به قول «پال ویلکنسون»^۵، این واژه تقریباً همه چیز برای همه کس است. زیرا به علت شباهت‌هایی که

جنبش اجتماعی با سایر پدیده‌های رفتار جمعی دارد و به سبب تداخل بعضی خصوصیات آنها با یکدیگر به آسانی مورد اشتباه و یا حتی مورد سوء تفاهم فرار می‌گیرد. از این رو لازم است که جهت شناخت بهتر و دقیقتر این پدیده تفاوت یک جنبش را با سایر انواع رفتار جمعی و بعضی پدیده‌های مشابه اجتماعی و سیاسی مشخص کنیم تا در ضمن ارائه تفاوت آنها با جنبش اجتماعی به خصوصیات این پدیده نیز پی ببریم.

جنبش اجتماعی و حزب سیاسی: «پال ویلکنسون»^۶ برای اینکه بتواند تفاوت میان یک جنبش را با یک حزب سیاسی یا گروه بانفوذ و حتی اتحادیه صنفی^۷ مشخص سازد و بتواند مفهومی قابل مطالعه برای محققان ارائه دهد خصوصیات جنبش اجتماعی را به شرح زیر بیان می‌کند:

- ۱- یک جنبش اجتماعی عبارت است از کوششی همگانی برای ایجاد تغییر...
- ۲- یک جنبش باید لااقل از نظام سازمان یافته‌ای برخوردار باشد...
- ۳- تعهد جنبش برای ایجاد تغییر و علت سازمان یافتگی آن مستلزم شرکت فعالانۀ اعضای جنبش است.

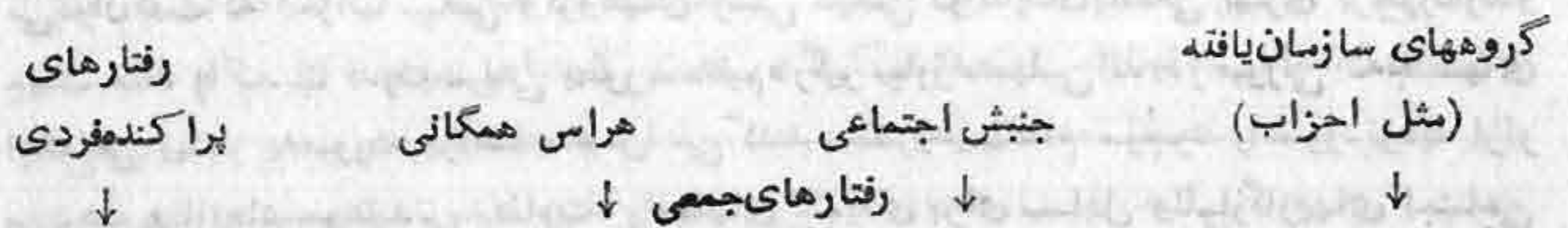
به زعم او این مشخصات برای محققانی که نمی‌دانند پدیده‌ای را که مشاهده می‌کند یک جنبش است یا نه، می‌تواند راهنمای عمل باشد. زیرا با توجه باین نکات می‌توان تفاوت میان یک جنبش یک حزب سیاسی با سایر پدیده‌های مشابه را علی‌رغم شباهت‌های زیاد، تعیین نمود «تام باتامور»^۸ فرق یک جنبش و یک حزب سیاسی را چنین بیان می‌کند: جنبش از حزب کمتر سازمان یافته است و عضویت در آن نیز نامنظم و غیررسمی است. یک جنبش معمولاً دارای دفتر یا ستاد مرکزی نیست و «تعلق به یک جنبش بیشتر مربوط به طرفداری از بینشی اجتماعی یا اصول اعتقادی خاص، بیان آن در بحث‌های سیاسی روزانه و آماده بودن برای مشارکت در فعالیتهای اتفاقی مانند نمایشات خیابانی یا اجتماعات آشوبگرانه است». از این رو می‌توان گفت که احزاب سیاسی و گروه‌های رسمی سیاسی از سازمان یافتگی بهتری برخوردارند و جهت حفظ یا کسب قدرت سیاسی بطور مستقیم درگیر مبارزات سیاسی اند؛ در صورتی که جنبش‌های اجتماعی بیشتر به صورت پراکنده عمل می‌کنند، مشروعیت نظام موجود را مورد تردید قرار می‌دهند و با ایجاد جو عقیدتی متفاوت، راه‌های جدیدی برای مسایل و ناسازگاریهای اجتماعی ارائه می‌دهند.

از تمایزات دیگر جنبش‌های اجتماعی و حزب سیاسی این است که یک جنبش معمولاً بعزت گستردگی افکار و عقاید، طیف وسیعی از مردم را در خود جای می‌دهد. از این رو جنبشها غالباً گرایش زیادی به ایجاد انواع گروهها در درون خود دارند. مثلاً جنبش کارگری قرن نوزدهم اروپا به گروه‌های مختلفی که تعابیر خاصی از رابطه طبقه و حزب داشتند تقسیم شد و به ایجاد گرایش‌های مختلف مارکسیستی انجامید.^۹

بنابراین یک جنبش اجتماعی پدیده‌ای است که از حداقل تشکیلات سازمانی برخوردار است اما به اندازه یک حزب، سازمان یافته و دیوان سالار نیست. اعضا آن، چه رسمی و چه غیر رسمی، فعال بوده از موضع جنبش در جهت ایجاد دگرگونی و اصلاح در جامعه هواداری می‌کنند این امر یاباید همگانی باشد و یا در سطح وسیعی صورت گیرد.

جنبش اجتماعی و رفتارهای جمعی: جنبش اجتماعی در اغلب نوشته‌ها زیر عنوان رفتارهای جمعی مورد بحث قرار می‌گیرد. در اینجا لازم است متذکر شویم که با اینکه جنبش اجتماعی نوعی رفتار جمعی است با سایر رفتارهای جمعی تفاوت‌های اساسی دارد. رفتار جمعی معمولاً «به روش فکری، احساسی و اعمال بخش اعظمی از مردم که نسبتاً خود بخودی صورت می‌گیرد و از طرح و الگویی خاص پیروی نمی‌کند» اطلاق می‌شود و برخلاف یک جنبش اغلب بی‌برنامه، بی‌هدف، سازمان نیافته و عاری از ایده‌تئولوژی است.^{۱۰} از این رو جامعه‌شناسان بین جنبشهایی که از گروههای کوچک تشکیل شده و زودگذر هستند و جنبشهایی که دارای جامعیت بوده و با شرکت توده‌ها باعث ایجاد دگرگونی اساسی در نظام اجتماعی در تاریخ شده‌اند فرق قایل‌اند.

«رالف ترنر» و «لوئیز کیلیان» در کتاب مشهور خود بنام رفتار جمعی^{۱۱} چنین اظهار می‌دارند که رفتارهای جمعی پدیده‌هایی هستند که در حد فاصل رفتارهای پراکنده فردی و رفتارهای گروهی سازمان یافته (بر مبنای مقررات یا سنن مثل احزاب) قرار می‌گیرند مرز بین این سه پدیده کاملاً روشن و مشخص نیست. شاید بهترین نمونه رفتار جمعی زودگذر که در سرزمین رفتارهای جمعی و رفتارهای پراکنده فردی قرار می‌گیرد «هراس همگانی»^{۱۲} باشد. جنبشهای اجتماعی که از سازماندهی مناسبی برخوردارند در آنسوی طیف (یعنی نقطه مقابل هراس همگانی و در مرز گروههای سازمان یافته) قرار دارند. این طیف را بطور نموداری می‌توان به شکل زیر نشان داد:



البته این پدیده‌ها لزوماً به همان شکلی که هستند باقی نمی‌مانند. یک جنبش اجتماعی ممکن است در اثر تداوم، پیچیدگی سازمانی، ایجاد مقررات و کسب ثبات، با گذشت زمان به گروهی سازمان یافته (مثل حزب یا اتحادیه) تبدیل گردد. همچنین ممکن است که یک رفتار جمعی مثل «جنبش توده‌ای»^{۱۳} با تعیین هدفی برای خود و سازماندهی و گسترده‌گی فعالیت‌هایش از حد رفتارهای پراکنده به یک جنبش اجتماعی تبدیل گردد.

برای روشن شدن بیشتر مطلب بی‌مناسبت نیست که بطور مختصر به مشخص ساختن تفاوت بین جنبش اجتماعی و چند نوع از رفتارهای جمعی که اغلب ناظران را به اشتباه می‌اندازد بپردازیم.

همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، جامعه‌شناسان میزان سازمان‌یافتگی را یکی از مهمترین مشخصه‌هایی می‌شمارند که به کمک آن می‌توان به تفاوت میان جنبش اجتماعی و سایر رفتارهای جمعی پی برد.^{۱۶} با توجه باین عامل جنبش‌های اعتراضی مثل «غوغا»^{۱۷} «توده»^{۱۸} و «جماعت»^{۱۹} که بی‌ثبات بوده و از نظمی برخوردار نیستند جنبش اجتماعی به‌شمار نمی‌آیند زیرا اینها معمولاً حرکتهای خودبخودی هستند، عمرشان کوتاه است، و با اینکه ممکن است نارضایتی اجتماعی از خود بروز دهند، در کل بی‌هدف بوده و برنامه‌ای برای ایجاد تغییر یا تحول در جامعه ندارند. فرق بین جنبش اجتماعی با رفتارهای جمعی از قبیل «مد»^{۲۰} و «هوس»^{۲۱} به‌شابه «تمایلات اجتماعی»^{۲۲}، در چگونگی آگاهی و مشخص بودن اهداف است شرکت در جنبشها آگاهانه است اما در مورد «تمایلات اجتماعی» مثل مد یا هوس چنین نیست تغییر مکان زندگی از مرکز شهر به حاشیه شهر (هوس حومه‌نشینی) یا تغییر در مد لباس^{۲۳}

«هراس همگانی» و «هیستری همگانی»^{۲۴} نیز از اقسام رفتارهای جمعی هستند که با جنبش بسیار متفاوت‌اند. در هراس همگانی مردم تحت تأثیر یک خطر آنی به اعمال ناهماهنگ و غیر عقلانی دست می‌زنند، مثل آتش‌سوزی، غرق شدن کشتی و زلزله، که در آنها روابط عادی اجتماعی بهم می‌ریزد تا سوقی که وضع به حال عادی برگردد. هیستری همگانی معمولاً به اضطرابی^{۲۵} مسری گفته می‌شود که اغلب اساس واقعی ندارد. مثل هیستری همگانی ترس از ساحران و سوزاندن زنان جادوگر در قرون میانه یا ترس از قحطی و انباشتن و انبار کردن مواد غذایی به طرز غیرعادی. هراس و هیستری علاوه بر نداشتن سازمان کافی، در عدم وجود آگاهی و اهداف مشخص نیز با جنبش اجتماعی متمایزند.

جنبش و انقلاب: همان‌طور که قبلاً اشاره شد، جنبش‌های اجتماعی را به دو گروه بزرگ، جنبش‌های اصلاحی و جنبش‌های انقلابی که در زبان روزمره جنبش و انقلاب مصطلح شده است تقسیم می‌کنند. بعضی متون حتی بین آنها فرقی نگذاشته و هر دو را زیر یک عنوان مورد بحث قرار می‌دهند.^{۲۶} یکی از علل این نوع برخورد تداخل فراوان خصوصیات این دو پدیده است حتی در بعضی موارد در بین طرفداران یک جنبش و ناظران درینکه آنها جنبش بنامند یا انقلاب اختلاف نظر وجود دارد. (برای مثال عده‌ای معتقدند که مبارزات مردم فلسطین جنبش است و عده‌ای دیگر آن را انقلاب می‌دانند). چه بسا که انقلابات از بطن جنبشها بیرون می‌آیند، مثل جنبش‌های استقلال و اصلاح طلبانه در کشورهایی چون ویتنام، چین و کره که به انقلاب تمام‌عیار تبدیل شدند. در ایران در قرن گذشته جنبش روشنفکری و ترقیخواهی همراه با نهضت مذهبی به

انقلاب مشروطیت انجامید. عکس قضیه نیز صادق است. ممکن است جنبش باشعارهای انقلابی پیش بیاید ولی در همان سطح جنبش باقی بماند مثل جدایی طلبان «باسک»^{۲۰} در اسپانیا یا جنبش «همبستگی»^{۲۱} در لهستان

با این وصف مابین جنبش (نهضت‌های اصلاحی) و انقلاب (نهضت‌های انقلابی) تمایز قایلیم. و ترجیح می‌دهیم که این دو پدیده را تا حدی به علت تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند و تا حدی به علت سهولت در مطالعه جدا از هم مورد بررسی قرار دهیم^{۲۲}.

فرق اساسی جنبش و انقلاب در نوع برخورد آنها با نظام حاکم است. انقلاب بنا به تعریف مستلزم دگرگونی اساسی در توزیع قدرت است و اغلب از روش‌های غیر مشروع و خشن که نشانه‌ای از تضاد بین حکمرانان و محرومان جامعه است استفاده می‌کند. اگر انقلابی موفقیت آمیز باشد الزاماً نخبگان^{۲۳} جامعه تغییر می‌کنند. اما در جنبش چنین امری الزامی نیست و لو اینکه بعضی از قدرتمندان ممکن است مقام‌های خود را از دست بدهند و یا افراد جدیدی روی کار بیایند.

جنبش‌ها (یا جنبش‌های اصلاحی) نظام موجود را در کل می‌پذیرند اما ایجاد و پیاده کردن چند فقره اصلاحات را ضروری می‌دانند. معمولاً توجه جنبش به بخشی از جامعه یا مورد خاصی در جامعه معطوف است نه کل آن، مانند جنبش ضد سلاح‌های اتمی، جنبش حفاظت محیط زیست، جنبش مبارزه با گرانی، جنبش حمایت از مصرف‌کنندگان... حتی اگر در جامعه در نتیجه این قبیل جنبش‌ها تغییرات بنیادی صورت گیرد، مثل جامعه آمریکا پس از جنبش آزادی بردگان یا ایران پس از جنبش ملی‌شدن نفت، باز هدف جنبش تغییر بنیادی در نظام اجتماعی و سیاسی نیست. در نهضت‌های انقلابی هدف، ارائه ایده‌نولوژی و اداره جامعه با طرحی نو است، مثل انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب سوسیالیستی شوروی، به عبارت دیگر اختلاف جنبش با نظام موجود «تاکتیکی»^{۲۴} اما اختلاف انقلاب با آن «استراتژیکی»^{۲۵} است

خلاصه - احزاب سیاسی، جنبش و انقلاب مثل سه دایره متقاطع هستند و از نظر سازمان یافتگی، ایده‌نولوژی و تاکتیک با یکدیگر دارای تشابه و در عین حال اختلاف‌اند. مع‌هذا اختلافات آنها چنان است که می‌توان این سه مقوله را به عنوان سه پدیده متفاوت مطالعه نمود.

تاریخچه جنبش‌های اجتماعی

تمایل به اتحاد و تشکیل گروهی منسجم برای ایجاد تغییر با جلوگیری از تغییر به قدمت خود تاریخ است. از کهنترین نمونه‌ها می‌توان شورش یهودیان مصر علیه فرعون و آزادی از یوغ بندگی او را نام برد. امراتوری روم نیز در طول حیاتش شاهد جنبش‌های متعددی بنام شورش بردگان بوده است. در عصر نوین بیش از هر عصری جنبش‌های گوناگون به راه افتاده‌اند.

از آنجایی که مردمان جوامع سنتی، بدبختیها و رنجهای خود را از دیدگاه متفیزیکی و نه از دیدگاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تعبیر و تفسیر می‌کردند، از این رو فکر شورش و اعتراض علیه نظام موجود از اتفاقات نادر بود. در واقع نیز جنبش‌های اجتماعی بدان معنی که ما با آن آشنا هستیم (و جامعه‌شناسان در بحثهای خود از آنها نمونه می‌آورند) از پدیده‌های عصر جدید (از انقلاب صنعتی به بعد)، مخصوصاً قرن بیستم است. وقوع روزافزون جنبش‌های اجتماعی باز میان رفتن هاله تقدسی نظامهای سیاسی (مثل سلطنت، امپراتوری، اشرافیت و...) همراه بوده است.^{۳۱}

امروزه جنبش اجتماعی به طیف وسیعی از حرکت‌های مردمی که هدفشان تغییر در یک نهاد یا همه نهادهاست اطلاق می‌شود. اما این واژه در اوایل قرن نوزدهم معنی خاصی داشت و به جنبش طبقه کارگران صنعتی جدید (پرولتاریا) با تمایلات سوسیالیستی، کمونیستی و آنارشیستی اطلاق می‌شد. «لورنس فون اشتاین^{۳۲}»، متفکر آلمانی از اولین کسانی بود که به اهمیت واقعی جنبش‌های سوسیالیستی پی برد. او ملاحظه کرد که اهمیت واقعی جنبش در این است که به خواسته‌های کارگران صنعتی در جهت رسیدن به یک نظام اجتماعی نو که در آن استمارا اقتصادی ملغی شده باشد و انسان فرصتی جهت رشد مناسب شخصیت خود بیابد، تحقق می‌بخشد.^{۳۳}

یکی دانستن جنبش‌های اجتماعی با جنبش‌های کارگری تاده دوم این قرن ادامه یافت اما امروزه دیگر با وجود جنبش‌های گوناگون برداشت فوق از این پدیده نادرست و محدود به نظر می‌رسد.

جامعه‌شناسان در قرن بیستم برای مدت زیادی از تحقیق در باره جنبش‌های اجتماعی غفلت ورزیدند و در عوض به مطالعه احزاب و گروه‌های ذی نفوذ که خود از فرآورده‌ها و نتایج جنبش‌های پراکنده هستند، پرداختند. علت این غفلت را «تی، پی، باتومور»^{۳۴} دلمشغولی جامعه‌شناسان به دو موضوع می‌داند: «نخست «دسوکراسی پایداری» یعنی نظامهای سیاسی جوامع غربی که تصور می‌شد با صف‌آرایی موجود احزاب و گروه‌های به شکل کم‌وبیش نهایی خود دست یافته‌اند، و دوم «جوامع توتالیتر» که به همان سان تصور می‌شد دارای خصیلت‌دایمی هستند فقط با پیدایش جنبش‌های تازه در کشورهای صنعتی طی دهه ۱۹۵۰، ورشد مستمر جنبش‌های انقلابی در جهان سوم بود که جامعه‌شناسان در صدد برآمدند به طور جدی خود را وقف مطالعه این گونه پدیده‌ها نمایند.»

یکی از برخوردهای مهم با جنبش اجتماعی برداشت روانشناختی است. بررسی روانشناختی رفتارهای جمعی که گوستاو لوین^{۳۵} پیشگام آن بود از همان اوان به یکی از جهت‌گیریهای مهم مطالعاتی در این زمینه انجامید. (ما بعداً در بخش تئوری درباره نظرات اوسخن خواهیم گفت). با اینکه سنت نگرش روانشناختی از مطالعه رفتارهای جمعی آغاز شد، اما بعدها این نگرش در زمینه مطالعه جنبش‌های اجتماعی نیز به کار گرفته شد. این امر دو علت داشت:

اول، از آنجا که در اوایل رشد جامعه‌شناسی (یعنی قرن نوزدهم) فرق رفتارهای جمعی و جنبش اجتماعی چندان متمایز نبود و جنبشهای اجتماعی با خصوصیات که ما امروز با آن آشنا هستیم خود پدیده‌ای نو به‌شمار می‌رفت، لذا نگرش روانشناختی به‌عنوان نگرشی موجه و رقیب سایر نگرشها در زمینه مطالعات جنبشها ادامه یافت. دوم، اینکه هر جنبشی به‌عنوان یک پدیده اجتماعی (را) می‌توان به پدیده‌های کوچکتر تقسیم کرد. بعضی از این پدیده‌های فرعی کوچکتر مثل تظاهرات و همبستگیهای غیررسمی اعضا نه تنها شباهتهایی با سایر رفتارهای جمعی دارند بلکه از نظر روانشناختی نیز قابل مطالعه‌اند.^{۳۶}

این دوگانگی، و با به‌عبارتی چندگانگی، خصوصیات جنبشها به‌تاکیدهای متفاوتی در مطالعات این پدیده انجامید. لذا آنهایی که توجه‌شان به جنبه‌های روانشناختی جنبشها معطوف شد با آنها به‌عنوان رفتار جمعی برخورد کردند و در نتیجه مطالعات روانشناختی به‌سنتی در این زمینه تبدیل شد.

بدین ترتیب مطالعات جنبشهای اجتماعی در زمینه‌های متفاوت روانشناختی و جامعه‌شناختی رشد کرد. اما همه مطالعات از نظریه‌ای عام پیروی نمی‌کنند و در هر یک چندین جریان فکری، مخصوصاً در زمینه مطالعات جامعه‌شناختی، وجود دارد. و ما در زیر در بخش‌های راجع درباره جنبشهای اجتماعی بدانها خواهیم پرداخت.

جنبش اجتماعی و ایده‌ئولوژی

از آنجا که جنبشهای اجتماعی حرکت‌های مردمی هستند و این امر بدون دخالت آگاهانه مردم امکانپذیر نیست، لازم می‌آید که جنبشهای اجتماعی جهت توجیه اهداف و رفتار اعضا نیازمند جهان‌بینی خاصی باشند به عبارت دیگر هر جنبشی دارای یک ایده‌ئولوژی است. ایده‌ئولوژی یکی از بغرنجترین مفاهیم در جامعه‌شناسی است و از تعاریف مختلفی برخوردار است. اما اغلب به یک سلسله باورها یا اصول عقیدتی و ارزشها که اعضاء یک «فرهنگ» یا «خرده فرهنگ»^{۳۷} به‌طور مشترک آنرا می‌پذیرند دلالت می‌کند.^{۳۸} ایده‌ئولوژی به فرضیات و نگرش انسان درباره بسیاری از مسایل از جمله انسان و جامعه شکل می‌دهد و به هدفها جهت می‌بخشد. از این روست که جنبشهای اجتماعی، حتی آنهایی که خواهان تغییر از طریق مسالمت‌آمیز هستند برای نظام موجود خطر و تهدیدی محسوب می‌شوند. زیرا آنها با ارائه ایده‌ئولوژی نو، به هدفها و اولویتهای جدیدی در جامعه جامعیت و محبوبیت می‌بخشند.

از خصوصیات ایده‌ئولوژی جنبش اجتماعی می‌توان به سادگی، قابل فهم بودن، انسجام منطقی، تکیه بر «توصیحات تک علتی»^{۳۹} درباره مسایل اجتماعی و امید به حل مسایل و مشکلات انسان را با تغییر در نهادهای اجتماعی نام برد. ایده‌ئولوژی یک جنبش در نهایت تعیین می‌کند که مشکل چیست و راه چاره کدام است.

باتوجه به اهمیت ایده‌نولوژی و نقش آن در تعیین خط مشی جنبش، می‌توان جنبشها را بر مبنای ایده‌نولوژی آنها تقسیم‌بندی کرد. تفاوت‌هایی که میان جنبش و انقلاب و حزب سیاسی وجود دارد از جهاتی، تفاوت‌هایی هستند که از ایده‌نولوژی آنها سرچشمه می‌گیرد، و آنچه در باره فرق میان جنبش و رفتارهای جمعی ذکر شد از جهاتی تفاوت میان داشتن یا نداشتن ایده‌نولوژی است.

نظریه‌های جنبش اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی از چند لحاظ مورد توجه جامعه‌شناسان بوده‌اند؛ چه، اغلب باعث تغییر در ارزشها می‌شوند، دگرگونی‌هایی را ایجاد می‌کنند و گاه به تغییر در توزیع قدرت در جامعه می‌انجامند. بنابراین تغییراتی که جنبش‌های اجتماعی در جامعه به وجود می‌آورند بسیار عمیق است و در شکل دادن به بافت فرهنگی و ساخت اجتماعی تأثیر بسزایی دارد. دانشمندان پیوسته به این موضوع علاقه‌مند بوده‌اند که اصولاً چرا چنین جنبش‌هایی رخ می‌دهند و در راستای جواب به این سؤال بود که نظریه‌های مختلف جهت توضیح این پدیده به وجود آمد.

* * *

ذهن همگانی^{۴۰}

گوستاو لوبن اولین متفکری بود که خصوصیات روانی شرکت‌کنندگان در یک جنبش را مورد مطالعه قرار داد. او معتقد بود که در شرایطی که توده و جماعت در جایی جمع شوند، افراد فردیت خود را فراموش می‌کنند و چیزی بنام «ذهن همگانی» شکل می‌گیرد. او همچنین معتقد بود که افراد در این گونه موارد تحت تأثیر انگیزه‌های آنی قرار می‌گیرند و همگی یکسان رفتار می‌کنند. لذا کمتر قادر به تصمیم‌گیری یا رفتار عقلانی و ارادی هستند و در شوریدگی جمع گم می‌شوند. معمولاً ذهن همگانی از احساسات اعضای پائینتر چنین گروهی (جمعیت و توده) سرچشمه می‌گیرد، یعنی اکثریت خصوصیات اعضای پائین‌گروه را کسب می‌کنند. با زعم او: «در شرایط خاصی، تجمع افراد دارای خصوصیتی می‌شود به غیر از آنچه هر یک از آنها به تنهایی دارا هستند احساسات و افکار همه به یک جهت متمایل می‌شود و شخصیت آگاه افراد از بین می‌رود.»^{۴۱}

گوستاو لوبن و آنهایی که از وی پیروی کردند به خصوصیات روانی گروه توجه داشتند و آنرا مهمترین موضوع بررسی رفتارهای جمعی یا جنبش‌های دانستند.

روح نامتوازن

بعضی توجه‌اشانرا به خصوصیات روانی افرادی که در جنبشها شرکت می‌کنند معطوف

داشتند. به زعم آنان اصولاً کسانی که نظامهای اجتماعی را طرد می کنند و داخل جنبشی می شوند افراد متعادلی زوده و دارای روحیه ای نامتوازن هستند. این قبیل افراد مطلق گرا، تنگ نظر، محرومیت دیده و تحقیر شده هستند. اینان جذب هرگونه جنبشی می شوند، فرقی نمی کند جنبش مذهبی باشد یا کمونیستی، فاشیستی و یا هرچیز دیگر، فقط کافی است این قبیل افراد را بایک ایده نولوژی (واحدی با یک نوع اسلحه) مسلح نمود تا بتوانند ابراز وجود کنند این قبیل افراد طعمه های خوبی برای سیاستمداران جاه طلب و فرصت طلبان از قبیل هیتلر و موسولینی هستند.^{۴۲}

این قبیل نظریه پردازان اغلب با جنبشهای اجتماعی به منزله پدیده های منفی مخالف بوده و نگرشی خصمانه دارند، این نگرش روانشناختی شرکت کنندگان در جنبش را افرادی نامتوازن می داند که نقص شخصیتی دارند و گمان می کند که در نهایت جنبشهای اجتماعی پدیده هایی مضر بحال اجتماع هستند و نتیجه آنها تخریب پدیده های ارزشمند جامعه خواهد بود.^{۴۳}

محرومیت^{۴۴}

یکی دیگر از توضیحات روانشناختی (یا بهتر بگوییم روانشناختی اجتماعی) جنبشهای اجتماعی همانا تاکید بر «محرومیت» است. این تئوری نیز بیشتر به خصوصیات روانی شرکت کنندگان تاکید می گذارد تا خود جنبش. از نظرات غالب و قدیمی در این زمینه این است که محرومیت، انگیزه اصلی عضویت در جنبش است. این نظریه علی رغم سادگی، تاحدی متقاعد کننده به نظر می رسد. گرچه عاری از اشکال نیست مسلماً وجود نا کامی عاملی اساسی در شرکت در جنبش است اما نا کامی تضمین کننده عضویت نیست. زیرا اگر مردم به مدت طولانی محرومیت بکشند یأس و درماندگی بر آنها مستولی می گردد در چنین شرایطی افراد با مشکلات روزمره خود دلمشغول بوده و تمایل به شرکت در جنبش اجتماعی و امید به بهبود وضع را نخواهند داشت.^{۴۵} احساس محرومیت از پاداشهای اجتماعی (بطور کلی یا نسبی) می تواند منبع و علت جنبش اجتماعی باشد. ناله ها و شکایات مردم که از نا کامی سرچشمه گرفته است مردم را به ایجاد و شرکت در جنبشی تشویق می کند. اما این امر همیشه و همه جا صحت ندارد.

خشم

یک توضیح روانشناختی اجتماعی دیگر، بر احساسات و خشم و غضب مردم تکیه دارد بدین ترتیب که اگر مردم با اندازه کافی عصبانی باشند دست به کاری می زنند. با اینکه در این گفته حقیقتی نهفته است اما مانند توضیح بر پایه محرومیت کافی نیست.

با اینکه عامل خشم می‌تواند توضیح تشکیل «جماعات» زودگذر باشد اما برای توضیح جنبش مناسب نیست، بعید به نظر می‌رسد که احساسات عصیان زده‌عامل تشکیل سازمانی منسجم و ایده‌ثولوژی منطقی که از ضروریات یک جنبش است، باشد. احساسات تند و تیز اغلب توجه و اقدام فوری را می‌طلبد و نمی‌تواند پایه جنبشی که مستلزم برنامه‌ریزی و هدف است باشد. اعمال ناشی از احساسات ممکن است زمینه ایجاد یک جنبش را فراهم آورد ولی بخودی خود نمی‌تواند جنبش را پراهنده اندازد.^{۴۶}

استفاده از منابع و فرصتها

نظریه استفاده از منابع و فرصتها که جدیدتر از نگرش‌های قبلی است و بسیاری از اشکالات تئوریهای فوق را برطرف می‌سازد همان‌طور که از نامش پیداست بر استفاده بموقع و بجا از منابع و فرصتها تاکید می‌کند یعنی اینکه جنبش هنگامی رخ می‌دهد که عده‌ای (اغلب رهبران) بتوانند از تمام منابع و فرصتهای موجود به نحو احسن در جهت سازماندهی استفاده کنند. در جامعه همیشه نارضایتی وجود دارد - چه علت آن نا کاسی روانی باشد چه فشار اجتماعی، احساس محرومیت و یا هر دلیل دیگر - اما این نارضایتی همیشه به ایجاد جنبش نمی‌انجامد. یک جنبش پا نمی‌گیرد مگر اینکه عده‌ای دست‌بکار شوند و از این احساسات و شرایط موجود استفاده کنند. منظور از منابع و فرصتها هرگونه چیزی می‌تواند باشد از دستگاه زیرا کس گرفته تا مدیران سازمان ده حرفه‌ای، رابطه با رسانه‌ها، وجود ناراضیانی که حاضرند در راه جنبش فداکاری کنند و مانند اینها. بنابراین نکته مهم در اینجا این است که چرا و چگونه مردم از فرصتها جهت ایجاد جنبش استفاده می‌کنند. بهترین نمونه ایجاد جنبش با استفاده از فرصتها و منابع جنبش ضد کمونیستی «مکارتیسم»^{۴۶} در آمریکا در سالهای ۱۹۵۱-۲ می‌باشد. ضمن تحقیق در این باره جامعه‌شناسان متوجه شدند که چگونه عده‌ای از نخبگان جامعه جهت رسیدن به اهداف خود از فرصتها و منابع موجود استفاده کردند و به‌طور عمدی جنبشی به راه انداختند. سناتور مکارتی و همکارانش جهت تحکیم قدرت خود از احساسات مردم و نارضایتیهای موجود استفاده کردند و وقتی که دیگر جنبش ضد کمونیستی مکارتی بسود حزب جمهوریخواه نبود جنبش متوقف شد، تئوری استفاده از فرصتها و منابع در حقیقت از مطالعه درباره مکارتیسم در آمریکا بدست آمد.^{۴۷} اما درباره سایر موارد نیز صادق است مثل لیبرال‌های شمال آمریکا که جنبش «حقوق مدنی»^{۴۸} را به راه انداختند.

نکته جالب توجه در این تئوری خود جوش نبودن جنبش (حداقل در اغلب موارد) و یا دستکاری و دخالت عمدی عده‌ای برای به راه انداختن آن است. عواملی که سایر تئوریها

آنها راعلت بروز جنبش مي دانند از قبيل محروميت، خشم وغيره، در دست رهبران، نخبگان يا فرصت طلبان، فرصتها و منابعي هستند كه مي توان از آنها بهره گرفت.

تئوريهاي جامع^{۴۹}

تئوريهاي جامعي وجود دارد كه در آنها سعي شده است قصههاي تئوريهاي قبلي بر طرف شود. مادر اينجا به مهمترين آنها كه شايد مشهورترين و با نفوذترين تئوري جنبش اجتماعي است يعني «تئوري كشش اجتماعي»^{۵۰} «نيل اسملسر»^{۵۱} اشاره مي كنيم. به زعم او مردم تحت فشار حاصل از ناامني، تهديد فقر و... سعي در ايجاد تغيير در محيط خود از طريق جنبش مي نمايند. شكلي كه يك جنبش به خود مي گيرد بستگي به برداشتي دارد كه مردم از شرايط ناگوار زندگي خود دارند. مثلاً اگر آنها شرايط را بخوبي درك نكنند ممكن است دست به شورش يا شايعه پراكني بزنند و هرچه درك آنان از اوضاع صحيحتر و جامعتر باشد رفتارشان نيز بهمان نسبت جامعتر و سازمان يافته تر خواهد بود. از اين روست كه اسملسر ادعا دارد كه تئوري او مي تواند جنبشهاي اجتماعي و نيز رفتارهاي جمعي را بيان نمايد.

اسملسر شش عامل را نام مي برد كه وجودشان جهت ايجاد يك رفتار جمعي يا جنبش اجتماعي «لازم» و «كافي»^{۵۲} است. به عبارت ديگر اگر اين عوامل نباشند جنبشي روي نمي دهد و همه اين عوامل بنحوي و به اشكال مختلف زمينه ي هرجنبشي به شمار مي روند. اين عوامل عبارتند از:

۱- «شرايط مساعد ساختاري»^{۵۳}: اين واژه به شرايط كلي اي كه جهت ايجاد يك جنبش لازم است اطلاق مي گردد. مثلاً وجود نظام سرمايه داري در آمريكا شرايطي مناسب براي ظهور انواع جنبشها است.

۲ «كشش ساختاري»^{۵۴}: هر جامعه اي كه به طرقي بر مردم فشار وارد مي سازد، مثل فقر، تعارض، تبعيض، ناامني و نگراني درباره آينده، مردم را بسوي يك جنبش سوق مي دهد تا از آن ناراحتيها خلاصي يابند.

۳- «رشد و گسترش عقايد تعميم يافته»^{۵۵}: وجود شرايط مساعد ساختاري و كشش ساختاري جهت ايجاد جنبش كافي نيست. مردم بايد در سطح وسعي درباره شرايط اجتماعي، شناخت مسايل، موضع گيري در برابر آنها و راه حل آنها عقايد مشتركی داشته باشند. مثلاً اگر مردم فقر و تبعيض را اسري متافيزيكي و لاینحل بشمارند هرگز بفرع اعتراض نخواهند افتاد و جنبشي صورت نخواهد گرفت.

۴- «عوامل برانگيزنده»^{۵۶}: اگر عوامل فوق موجود باشند، جهت ايجاد جنبش بايد حادثه اي رخ دهد. عوامل برانگيزنده، نظرات مردم را كه هميشه درباره شرايط ناگوار زندگي

داشته‌اند، تایید می‌کند؛ مثلاً برخورد خشونت‌آمیز پلیس با مردم در موقعیتی، اتفاقاً ممکن است افکار مردم را از حالت مبهم خارج کرده و بدان صورتی مشخص بخشد.

۵- «بسیج برای اقدام»^{۵۷}: عوامل برانگیزنده نیز خود بخود باعث ایجاد جنبش نمی‌شوند. برای اینکه جنبشی به راه افتد باید مردم تشکل یابند. سازمان اولیه کافی است ابتدایی و خام باشد. در چنین شرایطی اگر فردی رهبری جنبش را به عهده‌گیرد و مردم را به تشکل و فعالیت تشویق کند جنبش جان می‌گیرد.

۶- «اهرمهای کنترل جامعه»^{۵۸} چگونگی هدایت اجتماعی توسط نخبگان جامعه مشخص می‌کند که آیا جنبشی که شروع شده تداوم خواهد یافت و موفق خواهد شد یا نه؟ اگر قدرتمندان جامعه مصمم به مقابله باشند و پلیس منظم و کارا و کنترل اجتماعی دقیق و نظارت بر رسانه‌ها همه‌جانبه باشد، جنبش در نطفه خفه خواهد شد. اما در غیر این صورت جنبش ممکن است شکل دیگری به خود بگیرد. ممکن است رژیم از روی ضعف و بی‌کفایتی به جنبش استیازی دهد تا آنرا بخواباند و همین‌اسر به تشویق جنبش بیاورد و آنرا قوی‌تر سازد. در هر صورت در مرحله‌تهایی، چگونگی هدایت کنترل جامعه، عامل تعیین‌کننده به راه افتادن و تداوم یا عدم تداوم جنبش به‌شمار می‌رود.

تئوری اسملسر مورد انتقاد فراوان قرار گرفته است؛ مثلاً گفته شده است که این نظریه برای توضیح رفتارهای جمعی مناسب است، نه جنبش‌های اجتماعی؛ در حالیکه خود اسملسر عکس آنرا ادعا می‌کند. اما هنوز هم تئوری او از جامعیت و محبوبیت زیادی برخوردار است. بسیاری از جنبش‌ها را می‌توان از طریق این تئوری توضیح داد، اما مشکل این است که «شرایط مساعد ساختاری» و «کشش ساختاری» که در نهایت عوامل ایجادکننده جنبش‌اند در اینجا بسیار گنگ و کلی بیان شده‌اند و سرچشمه ناسازگاری که باعث حرکت‌های اولیه می‌گردد در این تئوری بی‌جواب مانده و قابل پیش‌بینی نیست.

ارزیابی موفقیت یا عدم موفقیت جنبش اجتماعی

ارزیابی موفقیت جنبش‌ها امری است مشکل و در این خصوص نظرات ارائه شده بسیار متفاوتند. برخی از نظریه پردازان معتقدند که جنبش‌ها عامل ایجادکننده بزرگترین تغییرات اجتماعی هستند و برخی دیگر می‌گویند که جنبش‌ها هیچ دستاوردی ندارند. اینک چند نمونه از نظرات رایج در این زمینه را بررسی می‌کنیم.

جنبش‌های اجتماعی علاوه بر نتایج قابل رویت دارای یک سلسله کارکردهای نامشهود و ثانوی نیز هستند. از آن جمله:

(۱) با فراهم آوردن شرایط بحث و انتقاد به شکل‌گیری افکار عمومی درباره مسایل اجتماعی و سیاسی کمک می‌کنند. مثلاً مسایلی چون بردگی، تبعیض نژادی و تبعیض جنسی که قرن‌ها در

جوامع وجود داشته اند در قرون اخیر با ظهور جنبشهای اجتماعی به مسایلی مناقشه برانگیز تبدیل شده اند و جوامع سعی دارند که رامحلی برای آنها بیابند.

(۲) جنبشها اسکان تعلیم رهبران جامعه را فراهم می آورند و رهبرانی تربیت می کنند که در آینده ممکن است جزو نخبگان جامعه گردند. مثلا جنبش کارگری و جنبشهای استقلال طلبانه، بسیاری از رهبران کشورها را تربیت کرده اند و آنهایی هم که جزو رهبران نشدند لااقل از افرادی هستند که نظراتشان مورد احترام بوده و مورد مشورت قرار گرفته اند.^{۶۹}

نظریه های دوره ای برای جنبشهای اجتماعی موفقیت چندانی قایل نیستند. زیرا بدین اصل تکیه می کنند که اگر اصلاحی هم صورت گیرد پس از مدتی نهادی شده و در شبکه پیچیده بوروکراسی گم می شود. بدین معنی که موفقیت هر جنبشی را باید نسبت به سر نوشت خود جنبش سنجید. اینک نمونه ای از این قبیل نظریه ها:

«اسپکتر» و «کیت سوسی»^{۶۰} مراحل حیات جنبش را به چهار دوره تقسیم کرده اند:

(۱) «آشفته گی و هیجان»^{۶۱} آشفته گی و هیجان زدگی اولین مرحله هر جنبش است که در آن عده ای متوجه فاصله و شکاف عمیق بین آرمانهای اجتماعی (شعارهای رژیم) و واقعیتها (سیاستهای رژیم در عمل) می شوند و به تشکیل جنبشی دست می زنند تا توجه مردم را به شرایط اجتماعی جلب کنند.

(۲) «مشروعیت یافتن و جذب نظام حاکم شدن»^{۶۲}، جنبش پس از مدتی موفق به کسب پشتیبانی عمومی می گردد و به اصطلاح از احترام برخوردار می شود. آنوقت دولت یا سایر سازمانهای دولتی سعی می کنند جنبش را در خود جذب و حل کنند.

(۳) «تبدیل شدن به بوروکراسی و تمایل به ارتجاع»^{۶۳}: در این مرحله، جنبش مشغول حل مشکلات درونی، روزمره و مدیریت می گردد. از این رو اهداف و برنامه های اصلی اش فراموش شده تمایلات ارتجاعی در آن پیدا می شود.

(۴) «ظهور دوباره جنبش»^{۶۴}؛ آگاهی از مسایل همراه با نارضایتی از عملکرد جنبش در حل مسایل، عده ای را بر آن می دارد که جنبش را از نو سازمان دهند و با جنبش جدیدی ترتیب دهند.

نمونه جنبشی که با ایجاد آشفته گی شروع شد و بعد خصوصیات دیوان سالاری به خود گرفت و به نهادی مرتجع تبدیل گشت جنبش کارگری در آمریکا است. در اواخر قرن نوزدهم کارگران آمریکا از کمی دستمزد و شرایط ناگوار کار بسیار ناخشنود بودند. با تجمع و سازماندهی کارگران، جنبش کارگری شروع شد و به تشکیل اتحادیه های بزرگ انجامید. اتحادیه ها به رسمیت شناخته شدند و بزودی خود به سازمان دیوانسالار بزرگی تبدیل گشتند و بعضی از رهبران آنها شعارهای عدالتخواهانه نخست را فراموش کردند. برای مثال، رئیس «اتحادیه تیمستر»^{۶۵} سالانه

۱۵۶۲۵۰ دلار حقوق می‌گرفت، یک هواپیمای جت برای استفاده شخصی در اختیار داشت. اتحادیه به خیانت و به زیر پا نهادن منافع کارگران متهم گشت و رهبری اتحادیه از همان شیوه‌هایی که سرمایه‌داران جهت سرکوب کارگران استفاده می‌کردند، برای خرد کردن رقبای خود و ساکت کردن کارگران ناراضی استفاده کرد. جنبش کارگری در آمریکا در حقیقت، دست‌آورد چندانی نداشت.

باید اذعان کرد که ملاک دقیقی برای موفقیت یا عدم موفقیت جنبش‌ها وجود ندارد. موفقیت معانی متفاوتی دارد. در بعضی موارد اگر تعداد طرفداران جنبش رو به افزایش باشد، آنرا موفق می‌نامند؛ اما این امر نیز همیشه صحت ندارد. مثلاً در جنبش کارگری نیازی به عضویت غیر کارگران در جنبش نیست. بعضی اوقات ثبات و تداوم جنبش موفقیت خوانده می‌شود. این نیز نمی‌تواند معیار نهایی باشد، زیرا وقتی که جنبشی به اهداف خود رسید، دیگر نیازی به وجود سازمانی آن نیست و تداوم جنبش پس از رسیدن به اهدافش بی‌معنی است.

ارزیابی موفقیت جنبش بر مبنای میزان مقبولیت ارزشهایی که جنبش از آنها پشتیبانی می‌کند نیز با مشکلاتی همراه است. تعیین میزان مقبولیت ارزشهای جنبش، خود مسئله‌ای است. مثلاً یک جنبش ضد فساد در جامعه ممکن است نتواند به تمام خواسته‌هایش نایل آید، اما ممکن است دولت را وادار کند تا مجلس را منحل کند و خواستار انتخابات مجدد گردد و این امر در نهایت به پیاده شدن بخشی از خواسته‌های جنبش بیانجامد. همچنین ممکن است اهداف و خواسته‌های جنبش توسط سازمانی دیگر یا خود رژیم به سرقت برود. بدین معنی که رژیم موجود شروع به اعلام شعارهایی بکند که از آن جنبش است و بدین ترتیب جنبش را خلع سلاح کند. مثلاً در آمریکا وقتی که حزب دموکرات در سالهای ۱۹۳۰ شروع به استفاده از شعارهای سوسیالیستی کرد، جنبش سوسیالیستی در آمریکا اهمیت خود را از دست داد. جنبش سوسیالیستی آمریکا در این مورد موفق شد تا با شکست مواجه گشت:

تعیین اینکه جنبشی موفق بوده یا نه، در نهایت بستگی به دیدگاه محقق دارد. ملاک‌های مختلفی جهت ارزیابی جنبش‌ها به کار گرفته شده‌اند که هر کدام نماینده خواسته‌ها و تمایلات خاصی هستند.

اگر شرایط موفقیت همه جنبش‌ها یکسان بود، آنوقت کار ارزیابی عملکرد آنها نیز آسان می‌بود. اما مشکل اینجاست که در هر مرحله‌ای شرایط و انتظارات موجود از جنبش تغییر می‌کند و خواسته‌های جدیدی به وجود می‌آید. بعضی اوقات جنبش باید از بعضی خواسته‌ها چشم‌پوشد تا به بعضی دیگر برسد. شرایط، جنبش را در موقعیتی قرار می‌دهد که گاه سران جنبش را وادار به چانه زدن و معامله کردن می‌کند و یا اینکه از فرصتهایی چشم می‌پوشند، تا فرصتهای دیگری را از دست ندهند. این پدیده آنقدر عمومیست دارد که نیازی به مثال نیست.

به نظر «رالف ترنر» و «لوئیز کیلیان»^{۶۶} هر جنبش ار سه بعد مختلف به پیروزی می نگرند و از این نظر از ابعاد مختلف نیز تحت فشار فرار می گیرد؛ «بعذارشها»^{۶۷}، «یعد قدرت»^{۶۸} و «بعد مشارکت»^{۶۹}. جنبش از یکسو می خواهد ارزشهایش را حفظ کند، از آنها عدول نکرده و سارش نپذیرد، و از سوی دیگر می خواهد قدرتی بهم رند تا کاری انجام دهد یا اصلاحی صورت گیرد، و از طرف دیگر تحت فشار است که هواخواهان موجود را از دست نداد و هواخواهانی جدید جلب و جذب کند. پافشاری در هر کدام از این ابعاد، به ضعف گرایشات دیگر می انجامد. توازن نهایی بسته است به برخورداری از انعطاف پذیری کافی در برنامه ها، تن در دادن به بعضی معاملات سیاسی به نفع گرایش قدرت و متناسب کردن شعارها با خواستهای اعضا برای از دست ندادن آنها و جلب اعضا بیشتر. هیچ فرمولی غیر از ابتکارات شخصی رهبران برای دست یابی به چنین توازنی وجود ندارد.

البته الزامی ندارد که همیشه توازنی در بین سه جنبه فوق الذکر حاصل آید تا جنبش موفق گردد. بعضی جنبشها دارای گرایش قوی بسوی قدرت هستند و سایر جنبه ها برایشان اهمیت چندانی ندارد. مثل حزب نازی آلمان در راه کسب قدرت تردیدی در عدول از ارزشهایی که مدعی آنها بود به خود را نداد. بعضی جنبشها ممکن است هدفشان پیاده کردن برنامه ای خاص یا اصلاحی خاص باشد. بنابراین افزایش تعداد اعضا یا کسب قدرت بطور مستقیم برایشان مسئله ای نیست. مثل جنبش خلع سلاح اتمی. بعضی جنبشها با کسب هر چه بیشتر اعضا راضی هستند و موفقیت آنها در داشتن هواخواهان زیاد است، مثل جنبشهای مذهبی. موفقیت مسیحیت را در اوایل ظهورش، با تعداد طرفداران و تعداد کلیساها در شهرهای مختلف امپراتوری روم می سنجند.

از این رو می توان گفت که جنبشها در اصل سه نوع اند: جنبش باگرایش ارزشی، باگرایش قدرتی و باگرایش فزونی اعضا. اگر بتوانیم به طریقی تعیین کنیم که چرا جنبشی گرایش خاصی به خود می گیرد و چگونه در کوران حوادث تغییر ماهیت می دهد، آن وقت می توانیم ماهیت آنها و موفقیت و عدم موفقیت آنها را بدرستی ارزیابی کنیم.

یادداشتها:

1 - Thomas A. Reilly and Michael W. Sigall. *Political Bargaining: An Introduction to Modern Politics*. San Francisco; Freeman and Company. 1976, pp. 28 - 31.

2 - Ibid

3 - Collective behavior

- 4 - «Social Movement. «*A Dictionary of Modern Sociology*. N. Y. Thonnas Y. Crowell Conpang. 1969. p. 390.
- Ralf H. Turner and Lewis M. Killian.
Collective Behavior. Prontice Hall, Ehgelwood Clift N. J. 1972 pp. 246.
- 5 - Paul Wilkinson; *Social Movement*. London, Macmillan, 1971, p. 51
- 6 - Ibid
- 7 - Trade Union
- ۸- تام باتاسور: جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه متوچهر صبوری کاشانی، تهران انتشارات کیان ۱۳۶۶ ص ۵۶.
- ۹- همان منبع ص ۵۷.
- 10 - Ian Robertson, *Sociology*. N. Y. Wath Publieshing Inc. 1981, pp . 561 - 587
- 11 - Ralf H. Turner and Lewis M. Killian. op. Cit. p. 245
- 12 - Panic
- 13 - mass movement
- 14 - Rudolf Heberle «Social Movements». *International Encyclopedia of Social Sciences*. 1968. Vols. 13 and 14. pp. 438 - 444.
- 15 - mob
- 16 - mass
- 17 - Crowd
- 18 - fashon
- 19 - fad
- 20 - Social trends
- 21 - Rudolf Heberle. op. Cit
- 22 - mass hysteria
- 23 - anxiety
- 24 - Irving M. Zeittin. *The Social Condition of Humanity*. N. Y. Ox ford Uiniversity Press. 1981, p. 253
- زیتلین در این کتاب انقلاب چین و ظهور فاشیسم در آلمان را به عنوان جنبش اجتماعی مورد بحث قرار می دهد. از این رو جنبش و انقلاب را مترادف می شمارد.
- 25 - Basque
- 26 - Solidarity
- ۲۷- نوشته حاضر درباره جنبش اجتماعی است، نه انقلاب و علت پرداختن به بحث در باره فرق این دو، همانا نراهم آوردن توضیح بهتر و روشنتر پدیده جنبش اجتماعی است.
- 28 - elite
- 29 - tactical
- 30 - Strategical
- 31 - Ina Robertson, op. Cit. p. 581
- 32 - Lorenz von Stein
- 33 - Rudolf Heberle, op. Cit. p. 438

۳۴- تی.بی. باتوسور، جامعه‌شناسی، ترجمه سیدحسن منصوری و سیدحسین کلجاهی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۷۹

35 - Gvstav Le Bon

36 - Joseph. R. Gustield «Social Movements II» *International Encgcology - pedia of Social Sciences*. 1968. Vcls. 13 and 14. pp. 445 - 450

37 - Sub - culture

38 - Thomas A. Reilly. op. Cit. p. 31

39 - mono cansal ex planation

40 - Collective mind

41 - Gustav Le Bon, « The Corwd» in *the Psychology of Society ed. by R. choed Sennette*; N. Y. Vintaye Books. pp. 44 - 67

42 - Eric Holler. *Teh Trne Believer*. N. Y. A Mentor Book. 1951

43 - Ian Robertson, op. Cit. p. 582

44 - deprivation

45 - Ralt Turner. op. Cit. p.247

و همچنین جهت کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ محرومیت، خشم (کلا منبع نارضایتی) به فصول دوم و سوم کتاب زیر رجوع کنید.

46 - McCarthysm

47 - McCarthy John D. and Mayer N. Zald. *Trends of Social Movements in America : Pro fessionalization and Resource Mobilization*. Morrison. N. Y. General Leorning Press, 1973

48 - Civil Rights

49 - Comprehensive Theories

50 - Strain Theony

51 - Neil Smelser. *Theory of Collective Behavior*. N. Y. Free Press, 1968 pp. 12. 22.

52 - nessony and sufficient

53 - Structural conduciveness

54 - Structural strain

55 - growth and spread of generalized beliefs

56 - Precipitating factors

57 - mobilization for action

58 - mechanism of social control

59 - Heberle, op. Cit. p. 444

60 - Malcolm Spector and John I. Kitsuse, *Constructing Social Problem.*

Melo Park. Calif. Cummings, 1977

61 - agitation

62 - legitimation and cooptation

63 - bureancratization and reaction

64 - reemergence of the movement

65 - Teamsters' Union

66 - Ralf Turner. op. Cit. p. 250

67 - value orientation

68 - Power orientation

69 - Participation orientation



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی